



۳) «وَعَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنْ يَاسِرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: مَنْ نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَإِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرِّيحَ أَنْ تُحَرِّكَهَا فَيَسْمَعُ مِنْهَا صَوْتًا لَمْ يَسْمَعْ مِثْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يَنْتَزِعْ عَنْهُ لَمْ يَسْمَعْهُ.»^۱

ما می گوئیم: روایت اصلاً نمی تواند دال بر حرمت باشد چرا که شنیدن صدا واجب نیست بلکه یک فضیلت است که با حکم غیر الزامی هم ممکن است بلکه ممکن است بگوئیم دال بر جواز است چرا که معلوم می شود شنونده غنا در بهشت هست و صدا را نمی شنود (توجه شود که سالبه به انتفاء موضوع خلاف اصل است)

۴) «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَنِّي كُنْتُ فَظَنْتُ أَنَّهُ قَدْ عَرَفَ الْمَوْضِعَ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ مَرَرْتُ بِفُلَانٍ فَدَخَلْتُ إِلَى دَارِهِ وَنَظَرْتُ إِلَى جَوَارِيهِ فَقَالَ ذَاكَ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَهْلِهِ أُمِنْتَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِكَ وَ مَالِكَ.»^۲

توضیح:

حضرت می پرسند: کجا بودی، روای می پندارد که حضرت می داند و جواب می دهد، حضرت به اهل آن مجلس، خدا نمی نگرد، امان بخواه از خدا برای اهل و مال خود.

ما می گوئیم:

۱. روایت به صراحت اشاره به «مجالس غنا» دارد، و شاهدهی است بر آنچه درباره موضوع غنا در روزگار ائمه گفتیم.

۲. ظاهراً روایت، ربطی به غنا ندارد و لذا مرحوم صاحب وسائل، برای اینکه آن را مربوط به غنا بدانند به فهم کلینی استشهاد کرده است و می نویسد:

«هذا لا تصريح فيه بالغناء، لكن فهم الكليني منه ذلك فاورده في باب الغناء، و قرينته أنه

لا وجه للتهديد لولاه، لأن النظر إلى الجواری باذن سیدهن جائز، و قد أذن للراوی.»^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۱۷

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۱۷

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۱۷



در حالیکه به نظر می رسد مشکل از تصحیف در نسخه کافی بوده است چراکه مطابق نسخه ای دیگر روایت چنین است:

«... انی كنت رأيتك قد جلست بموضع لا أرتضيه، فما كنت تصنع هناك فقلت: جعلت فداك، إني كنت مررت بفلان، فاخترتني، فدخلت إلى داره، ونظرت إلى جوار يتغنين. فقال...»^۱

همین مطلب در دعائم هم به همین نحوه آمده است.

«أنه قال لرجلٍ من أصحابه أين كنت أمس قال الرجلُ فظننتُ أنه قد عرفَ الموضعَ الذي كنتُ فيه قلتُ جعلتُ فداك مررتُ بفلانٍ فتعلقَ بي و أدخلني داره و أخرجَ إليَّ جاريةً له ففغنتُ فقال أمنتَ اللهَ على أهلِكَ و مالكَ إن هذا مجلسٌ لا ينظرُ اللهُ إلى أهله.»^۲

(۵) «و عن الحسين بن محمد بن معلى بن محمد بن أحمد بن محمد بن إبراهيم الأرميني عن الحسين بن علي بن يقطين عن أبي جعفر قال: من أصغى إلي ناطق فقد عبده فإن كان الناطق يؤدى عن الله عز وجل فقد عبده الله وإن كان الناطق يؤدى عن الشيطان فقد عبده الشيطان.»^۳

ما می گوئیم: روشن است که روایت مربوط به غنا نمی باشد و مربوط به مضمون کلام است که ناطق آن را بر زبان جاری می کند.

(۶) «محمد بن علي بن الحسين في معاني الأخبار عن أبيه عن سعد بن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن محبوب و عن محمد بن موسى بن المتوكل عن عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير عن أبي الربيع الشامي عن أبي عبد الله قال: سئل عن الشطرنج و الرد فقال لا تقر بهما قلتُ فالغناء قال لا خير فيه لا تقر به الحديث.»^۴

۱. الكافي (ط - دار الحديث)، ج ۱۲، ص ۷۹۱.

۲. دعائم، ج ۲، ص ۲۰۸.

۳. وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۷.

۴. وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۲۰.



ما می گوئیم:

۱. استدلال به روایت به آن است که نزدیک شدن را مطلقاً نفی کرده است که یا جمیع تصرفات را شامل می شود و یا به منفعت غالبه راجع است که «استماع» باشد.
۲. ابی ربیع شامی را برخی تضعیف کرده اند ولی با توجه به این که عبدالله بن مسکان و خالد بن جریر کتاب او را نقل کرده اند، می توان او را توثیق کرد.
۳. تعبیر «لا تقربه» با کراهت سازگار است، چراکه اگر به هیأت نهی دال بر حرمت است ولی ماده «نزدیک شدن» می تواند نهی را کراهتی کند و یا بگوئیم «نهی مقدمی» است. یعنی نزدیک نشوید تا در حرام نیافتید.

جمع بندی دسته چهارم:

در میان روایت ها تنها روایت ۶، قابلیت استدلال دارد ولی از آن هم تنها حرمت مقدّمی قابل استفاده است. البته حرمت مقدّمی «نزدیک شدن» به معنی حرمت نفسی «ما یقرب الیه» است که همان غنا باشد (مخصوصاً که در برخی از نسخه ها هم تعبیر «لا تفعلوا» دارد، که البته با سماع سازگار نیست و مربوط به ایجاد است)^۱ اما ممکن است این روایت را بتوان بر غنای متعارف در آن روزگار حمل کرد و «ال» آن را «عهد ذهنی» یا «عهد خارجی» به حساب آوریم. چنانکه در جمع بین این روایت و روایات دیگر می توان استفاده کرد. شاهد بر این مطلب روایت چهارم است.



۱. الخصال، ص ۲۵۱.

